

به مناسبت عید غدیر خم

# آیه و انگشتر

داستانی از زندگی حضرت علی(ع)

نوشته‌ی نقی سلیمانی  
تصویرگر: علی محمدی

عبدالله و گروهی از یهودیان نزد پیامبر آمدند. چهره‌ها در هم رفته و غمگین بود. مدتی قبل، عبدالله یهودی، مسلمان شده بود. بعد هم بقیه‌ی یهودیان را به اسلام دعوت کرده بود.

عبدالله گفت: «ای پیامبر خدا! ما از خویشان خود رانده شده‌ایم. آن‌ها قسم خورده‌اند که با ما نشست و برخاست نکنند و سخن نگویند.»

عبدالله و همراهانش چاره‌ای از پیامبر خواستند. پیامبر از آن‌ها در اندوه فرو رفت و با آن‌ها همدردی کرد. در این زمان، حال پیامبر دیگرگون شد. و این آیه بر او فرود آمد: جز این نیست که دوست شما خداست و رسول او و مؤمنانی که پیوسته نماز می‌خوانند و هم‌چنان که در رکوع هستند، بخشش می‌کنند.\*

قلب پیامبر با شنیدن این آیه شاد شد و لبخند به صورتش نشست. آیه را برای جمع خواند. همه شاد شدند و خندیدند. آن‌ها جز خدا چه می‌خواستند؟





پیامبر خواست آن کسی را که در رکوع بخشش کرده است، پیدا کند. چه کسی بود که در حال رکوع، بخشش می کرد و این قدر در نظر خداوند عزیز بود؟ پیامبر به سوی مسجد راه افتاد و عبدالله و گروهش هم دنبال او. آن‌ها وارد مسجد شدند. پیامبر مردم را در حال نماز دید. بعضی‌ها در حال قیام، برخی در حال رکوع و گروهی هم به سجده رفته بودند. پیرمردی فقیر با شادی خدا را شکر می کرد و از مسجد خارج می شد.

پیرمرد با دیدن پیامبر گفت: «ای پیامبر خدا، پروردگار از مؤمنان راضی باشد.» پیامبر از او پرسید: «آیا کسی به تو چیزی بخشید؟»

پیرمرد گفت: «باید قصه‌ام را از اول برای شما بگویم. من و خانواده‌ام چند روز بود که گرسنه بودیم. هر جا رفتم کاری به من نمی دادند. دیگر از غم و خستگی، نمی دانستم چه کنم. گفتم: خدایا! چه کار کنم؟... خدایا ما گرسنه هستیم. راهی به ما نشان بده. مثل این که خدا مرا به سوی مسجد هدایت کرده بود. چون همان موقع چشمم به مسجد افتاد و داخل شدم.

نزدیک هر نمازخوانی که رفتم، مشغول کار خود بود. دیگر نمی دانستم چه کنم. نزدیک بود از غم و ناتوانی غش کنم. آهی کشیدم و این بار به مرد جوانی رسیدم که مشغول نماز بود. با این که تمام توجه مرد جوان به خدا بود، صدای «آه» مرا شنید.

جوان به رکوع رفت و در همان حال به من اشاره کرد که انگشترش را از انگشترش در آورم. مرد جوان در حال رکوع بود و مرتب خدا را با گفتن سبحان الله، تسبیح می کرد. او آن قدر در رکوع ماند که من انگشتر را از انگشترش در آوردم.»

پیامبر به آن جوان بخشنده نگاه کرد. او کسی نبود جز **علی پسر ابوطالب**. آن گاه پیامبر به عبدالله فرمود: «بروید از میان مسلمانان برای خود دوستانی انتخاب کنید.»



\* سوره‌ی مائده، آیه‌های ۵۵ و ۵۶